سه‌شنبه ۳۰ تیر ۱۴۰۵
شماره ۴۷۶۲
FARHIKHTEGANONLINE.IR
FARHIKHTEGANONLINE

استراتژی مقابله‌به‌مثل در جنگ هرمز؛ دلایل، اهداف و راهکارهای بازدارنده

منطق جنگ آینه‌ها در نبرد ایران و آمریکا

ادامه از صفحه یک

البته اهمیت این پرسش با نگاهی به فضای عمومی و رسانه‌ای این روزهای کشور دوچندان می‌شود؛ چراکه برخی اشخاص در همین ایام، بر فرماندهان نظامی و مسئولان تصمیم‌گیر خرده می‌گرفتند که چرا واکنش ایران به تجاوزهای مکرر آمریکا سنگین‌تر و بازدارنده‌تر نیست، به‌گونه‌ای که مانع تکرار این تعرضات در آینده شود؟ این یادداشت در واقع تلاشی است برای پاسخ به این پرسش‌ها از دریچه‌ای نظری و تطبیقی و نشان‌دادن اینکه چرا رویکرد کنونی نیروهای مسلح ایران، نه از سر انفعال یا محافظه‌کاری، بلکه بر پایه یک منطق راهبردی حساب‌شده و آزموده‌شده در تجربه جنگ‌های مشابه جهانی انتخاب شده است، همچنین می‌کوشد به چند پرسش کلیدی پاسخ دهد؛ ماهیت این رویکرد که در آن یک طرف دقیقاً همان نوع و همان سطح از حمله را با هدف مشابه پاسخ می‌دهد، در ادبیات استراتژی جنگ چیست؟ چرا برخی کشورها در میدان جنگ این استراتژی را انتخاب می‌کنند؟ در تجربه تاریخی جنگ‌های مشابه، این الگو نهایتاً به سود کدام طرف- آغازگر تعرض یا پاسخ‌دهنده متقارن- تمام شده است؟ و در شرایط کنونی، ایران با چه اهدافی این رویکرد را دنبال می‌کند و برای آنکه این تقابل نهایتاً به نفع بازدارندگی و امنیت ملی کشور رقم بخورد، چه الزاماتی باید مدنظر قرار گیرد؟

ساختار یادداشت نیز به‌گونه‌ای است که ابتدا چهارچوب نظری پدیده موردنظر تبیین می‌شود، سپس با اتکا به سه تجربه تاریخی معتبر، کارکرد و پیامد این الگو بررسی می‌شود و در نهایت الزامات راهبردی پیش‌روی ایران برای تبدیل این رویکرد به ابزاری مؤثر برای تقویت بازدارندگی صورت‌بندی می‌شود. آنچه در ادبیات نظری جنگ و امنیت بین‌الملل، دقیقاً توصیف‌کننده الگوی مشاهده‌شده در واکنش‌های اخیر ایران است، مفهومی است که نخستین‌بار به‌صورت جدی در نظریه بازی‌ها (Game Theory) با عنوان استراتژی مقابله‌به‌مثل (Tit-for-Tat) صورت‌بندی شد. این مفهوم‌را ریاضی‌دان و دانشمند علوم سیاسی آمریکایی، رابرت اکسلرود (Robert Axelrod)، در کتاب مرجع خود با عنوان «تکامل همکاری» (The Evolution of Cooperation) که در سال ۱۹۸۴ منتشر شد، از دل مسئله معروف دوراهی زندانی تکرارشونده (Iterated Prisoner's Dilemma) که یک مدل ریاضی برای تحلیل تصمیم‌گیری میان همکاری و خیانت در تعاملات مکرر است، استخراج و صورت‌بندی کرد. بر اساس یافته‌های اکسلرود، در بازی‌های تکرارشونده که دو طرف بارها با یکدیگر تعامل می‌کنند، راهبرد مقابله‌به‌مثل به معنای آغاز همکاری و سپس تکرار دقیق آخرین اقدام طرف مقابل در هر دور، موفق‌ترین و پایدارترین راهبرد از میان ده‌ها الگوی رقیب بود، زیرا سه ویژگی کلیدی داشت، شفافیت و قابل‌پیش‌بینی بودن، تلافی جویی متناسب و نه بیش از حد و ظرفیت بخشش پس از اصلاح رفتار طرف مقابل؛ اما این مفهوم در حوزه نظامی و استراتژی هسته‌ای نیز مسیر مستقلی را طی کرده است. توماس شلینگ (Thomas Schelling)، اقتصاددان و برنده جایزه نوبل که در دهه ۱۹۶۰ چهارچوب نظری بازدارندگی هسته‌ای آمریکا را بنیان نهاد، در آثار خود از جمله «استراتژی تعارض»، مفهوم کنترل تشدید را مطرح کرد. به این معنا که طرفین یک بحران، از طریق مجموعه‌ای از پیام‌های نمادین و پاسخ‌های متناسب سعی می‌کنند بدون سقوط به جنگ تمام‌عیار، عزم و اراده خود را به طرف مقابل نشان دهند.

هم‌زمان نظریه‌پرداز دیگر آمریکایی، هرمان کان (Herman Kahn)، در کتاب «درباره تشدید» که در سال ۱۹۶۵ منتشر شد، مفهوم نردبان تشدید را ابداع کرد که در آن، هر رده از این نردبان نشان‌دهنده سطح معینی از خصومت است و طرفین معمولاً تلاش می‌کنند در هر مرحله، تنها یک یا دو پله بالاتر از سطح قبلی حرکت کنند تا بحران از کنترل خارج نشود. در کنار این چهارچوب‌های راهبردی، اصل تناسب که ریشه در نظریه جنگ عادلانه دارد نیز نقشی مکمل ایفا می‌کند. براین اساس پاسخ نظامی باید متناسب با میزان تعرض اولیه باشد، نه فراتر از آن. الگویی که ایران در روزهای اخیر دنبال کرده، یعنی هدف قرار دادن دقیقاً همان نوع تأسیساتی (نظامی در برابر نظامی، زیرساختی در برابر زیرساختی) که مورد اصابت قرار گرفته، ترکیبی عملیاتی از این سه چهارچوب نظری است. مقابله‌به‌مثل اکسلرود در سطح تاکتیکی، کنترل تشدید شلینگ در سطح راهبردی و اصل تناسب در سطح مشروعیت‌بخشی حقوقی و رسانه‌ای.

اما چرا کشورها، به‌ویژه در جنگ‌های نامتقارن یعنی نزاع‌هایی که در آن دو طرف از نظر توان نظامی، اقتصادی یا فناورانه در سطح قابل مقایسه‌ای قرار ندارند، این مسیر و استراتژی را انتخاب می‌کنند؟ نخستین دلیل، مدیریت ریسک تشدید ناخواسته است، یعنی این خطر که یک واکنش نامتناسب یا مبهم، به‌جای مخابره پیام مشخص، به سوءبرداشت طرف مقابل و ورود هر دو کشور به مارپیچ جنگ خارج از کنترل، منجر شود. با محدودکردن پاسخ به همان نوع و همان سطح از هدف، طرف پاسخ‌دهنده در واقع پیامی روشن ارسال می‌کند، «من قصد گسترش دامنه جنگ را ندارم، اما هیچ تعرضی را بی‌پاسخ نخواهم گذاشت.» دومین دلیل، ملاحظه مشروعیت بین‌المللی و افکار عمومی به‌خصوص داخلی است. پاسخ متناسب و آینه‌وار امکانی را فراهم می‌کند که کشور پاسخ‌دهنده، خود را نه به‌عنوان آغازگر تعرض، بلکه صرفاً به‌عنوان طرفی معرفی کند که حق دفاع مشروع را - که در ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شده است- اعمال می‌کند. سومین دلیل که در ادبیات نظامی به جنگ اراده‌ها معروف است، به این واقعیت بازمی‌گردد که در شرایط عدم قطعیت اطلاعاتی میان دو رقیب، هر دور از تبادل ضربات متقارن، فرصتی است برای سنجش سطح واقعی تحمل هزینه طرف مقابل، بدون آنکه هیچ‌یک از دو طرف مجبور به افشای کامل نیت و برنامه نهایی خود شوند و سرانجام دلیل چهارم، حفظ راه‌های خروج دیپلماتیک است. استراتژی مقابله‌به‌مثل، برخلاف تشدید نامتناسب، همواره این فرصت و پیام ضمنی را حفظ می‌کند که در صورت توقف تعرض از سوی طرف مقابل، امکان توقف متقابل و بازگشت به مذاکره نیز وجود دارد، نکته‌ای که در اظهارات اخیر بدر البوسعیدی، وزیر خارجه عمان درباره تلاش برای ایجاد ترتیبات دائمی در تنگه هرمز با همکاری ایران بازتاب یافته است.

برای سنجش اینکه این الگو در عمل به سود کدام طرف تمام می‌شود، رجوع به سه تجربه تاریخی معتبر می‌تواند راهگشا باشد. نخستین نمونه که به‌طور مستقیم، خاستگاه نام‌گذاری نظریه جنگ فرسایشی در ادبیات استراتژیک نیز است، جنگ فرسایشی میان مصر و رژیم اسرائیل طی سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ در امتداد کانال سوئز است. در این دوره، مصر به‌منظور فرسایش تدریجی توان نظامی و روانی اسرائیل پس از شکست جنگ شش‌روزه، به طور مستمر مواضع اسرائیلی را با توپخانه و عملیات کماندویی هدف قرار می‌داد و اسرائیل نیز با حملات هوایی متقارن و گاه فراتر از سطح تعرض اولیه پاسخ می‌داد. این تبادل مستمر که حدود سه سال طول کشید، سرانجام با میانجی‌گری آمریکا و پذیرش آتش‌بس در تابستان ۱۹۷۰ خاتمه یافت، بدون آنکه هیچ‌یک از دو طرف به هدف نهایی خود، یعنی وادارکردن طرف مقابل به عقب‌نشینی کامل یا تغییر آرایش راهبردی منطقه، دست پیدا کند. این تجربه به‌روشنی نشان می‌دهد وقتی هر دو طرف از توان نسبتاً پایدار برای تحمل هزینه برخوردارند، مقابله‌به‌مثل مستمر می‌تواند ماه‌ها یا حتی سال‌ها به طول انجامد، بدون آنکه برنده مشخصی داشته باشد و نتیجه نهایی نیز بیشتر به میز مذاکره و میانجی‌گری بین‌المللی واگذار می‌شود. دومین نمونه، بحران هند و پاکستان در فوریه ۲۰۱۹ است که پس از حمله انتحاری در پولوامای کشمیر، هند اقدام به بمباران هوایی بالاکوت در خاک پاکستان کرد و پاکستان در پاسخ متقارن، عملیات هوایی خود را انجام داد که در جریان آن یک جنگنده میگ۲۱ هندی سرنگون و خلبانش اسیر شد. آنچه این بحران را از جنگ فرسایشی مصر و اسرائیل متمایز می‌کند، وجود عامل بازدارندگی هسته‌ای در هر دو سو بود که هر دو کشور را وادار کرد پس از تنها یک دور تبادل متقارن، از طریق کانال‌های پشت‌پرده دیپلماتیک، بحران را مدیریت و خلبان اسیر را ظرف چند روز آزاد کنند.

در این مورد، اگرچه هند مدعی بازیابی بازدارندگی و پاکستان مدعی برتری تاکتیکی شد، اما نتیجه واقعی، نه پیروزی یک طرفه بلکه ایجاد یک هنجار جدید با عنوان بازدارندگی متقابل در منطقه بود. سومین نمونه، سلسله رویارویی‌های متقارن میان کره‌شمالی و کره جنوبی در آب‌های مورد مناقشه دریای زرد است که در نوامبر ۲۰۱۰ به اوج خود رسید. در آن زمان، نیروی توپخانه کره‌شمالی جزیره یانپینگ متعلق به کره جنوبی را زیر آتش گرفت و کره جنوبی نیز بلافاصله با آتش توپخانه متقارن، مواضع توپخانه کره‌شمالی را هدف قرار داد؛ واکنشی که در چهارچوب قواعد جدید تعامل، پس از این حادثه، برای نخستین‌بار به‌صورت رسمی سیاست پاسخ فوری و متناسب به هر تعرض کره‌شمالی را نهادینه کرد. این تبادل که ادامه سلسله درگیری‌های مشابه در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۹ در همان منطقه بود، نشان داد برخلاف تصور رایج، مقابله‌به‌مثل صرف و بدون پشتوانه ائتلافی می‌تواند طرف تحریک‌کننده را برای سال‌ها به تکرار تحریک ترغیب کند؛ اما ترکیب پاسخ متقارن با برتری تشدید ناشی از اتحاد راهبردی کره جنوبی و آمریکا که شامل مانورهای مشترک نظامی و تضمین‌های امنیتی گسترده بود، باعث شد کره‌شمالی با حساسیت بیشتری این مسیر را ادامه بدهد و تنش‌ها تا حد زیادی کاهش پیدا کرد. این مورد، نمونه‌ای گویا از آن است که صرف تقارن پاسخ، کافی نیست، مگر آنکه با ظرفیت بازدارندگی ساختاری و ائتلافی همراه شود. جمع‌بندی این سه تجربه، پاسخی روشن اما ظریف به پرسش محوری این یادداشت می‌دهد، مقابله‌به‌مثل، فی‌نفسه و به‌صورت ذاتی، نه به‌سود آغازگر تعرض تمام می‌شود و نه به‌سود پاسخ‌دهنده متقارن، بلکه نتیجه نهایی تابعی از دو متغیر است که در ادبیات نظری به آن‌ها عدم‌تقارن اراده و برتری در مهار بحران گفته می‌شود. عدم‌تقارن اراده به این معنی که یک طرف تحمل بیشتری برای ادامه‌دادن و تحمل هزینه دارد و برتری در مهار بحران نیز به این معنی است که یک طرف بهتر می‌تواند پیامدهای بالارفتن شدت جنگ را کنترل و مهار کند.

پژوهش‌های میدانی در نظریه جنگ فرسایشی، از جمله کارهای بروس بوینو دو مسکیتا (Bruce Bueno de Mesquita) در کتاب «دام جنگ» نشان می‌دهد در تعارضات طولانی‌مدت میان بازیگرانی با ظرفیت نظامی نامتقارن، طرفی که از تحمل هزینه بالاتر، انسجام و پشتیبانی داخلی پایدارتر و ائتلاف بین‌المللی مؤثرتر برخوردار است، در بلندمدت دست بالاتر را به دست می‌آورد، نه لزوماً آنکه اولین ضربه را زده یا آخرین ضربه را پاسخ داده است. به بیان دیگر، آنچه در نهایت تعیین‌کننده است، نه توالی ضربات، بلکه ظرفیت پایداری راهبردی هر یک از دو طرف در تحمل فرسایش اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ناشی از تداوم تقابل است. با این چهارچوب تحلیلی، اهداف ایران از دنبال‌کردن رویکرد مقابله‌به‌مثل در بحران کنونی را می‌توان در چند سطح صورت‌بندی کرد؛ نخست، اثبات اراده و عزم راهبردی بدون افتادن در تله تشدید کامل که می‌تواند به جنگ تمام‌عیار منطقه‌ای و گسترده منجر شود. دوم، حفظ مشروعیت حقوقی و رسانه‌ای پاسخ‌ها از طریق تأکید مکرر بر اصل تناسب و چهارچوب‌بندی هر اقدام به‌عنوان واکنش دفاعی، نه تعرض ابتکاری، رویکردی که در بیانیه‌های رسمی سپاه پاسداران و ارتش ایران با تکیه‌بر عبارت «مقابله‌به‌مثل» و ارجاع مستقیم به اقدام قبلی طرف آمریکایی، به‌وضوح دیده می‌شود. سوم، بهره‌گیری از هر دور پاسخ متقارن برای انتقال پیام ظرفیت عملیاتی به بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی، بدون افشای کامل توان واقعی. اما نکته کلیدی که نویسنده در این یادداشت بر آن تأکید دارد، این است که رویکرد و راهبرد مقابله‌به‌مثل، به‌تنهایی و بدون مکمل‌های راهبردی دیگر، نمی‌تواند تضمین‌کننده تبدیل این تقابل به سود پایدار برای ایران باشد. این راهبرد، تنها زمانی به بازدارندگی پایدار تبدیل می‌شود که با چهار الزام تکمیلی همراه شود. نخست، حفظ ابهام کنترل‌شده در کنار پاسخ متقارن، یعنی ایران باید در برخی موارد، فراتر از اقدام طرف مقابل عمل کند، البته نه به اندازه‌ای که تشدید کامل را تحریک کند.

با این روش، طرف مقابل نمی‌تواند الگوی پاسخ ایران را کاملاً پیش‌بینی و بر اساس آن هزینه- فایده حملات بعدی خود را بدون نگرانی محاسبه کند. دوم، ترکیب هم‌زمان سیگنال‌دهی نظامی با دیپلماسی اجباری، چهارچوبی که الکساندر جورج، نظریه‌پرداز آمریکایی روابط بین‌الملل، آن را به‌عنوان ترکیب فشار محدود نظامی با کانال‌های مذاکراتی فعال تعریف کرده است. در این چهارچوب، نقش میانجی‌گری کشورهایی مانند عمان که در بیانیه اخیر خود بر ایجاد ترتیبات دائمی در تنگه هرمز تأکید کرده، می‌تواند به کانال مکملی برای تبدیل بازدارندگی نظامی به توافق پایدار تبدیل شود. سوم، مدیریت تاب‌آوری اقتصادی داخلی به‌عنوان پیش‌شرط تحمل هزینه بلندمدت، زیرا بر اساس نظریه جنگ فرسایشی، هر طرفی که زودتر به نقطه اشباع تحمل هزینه داخلی برسد، ابتکار عمل را از دست می‌دهد، مستقل از آنکه در میدان نبرد چه کسی ضربات بیشتری وارد کرده باشد. چهارم و آخر، بهره‌گیری از ائتلاف‌سازی منطقه‌ای و بین‌المللی برای انتقال بخشی از هزینه تقابل به حوزه دیپلماتیک و افکار عمومی جهانی، به‌جای تمرکز صرف بر حوزه نظامی، رویکردی که واکنش‌های اخیر برخی شخصیت‌های سیاسی آمریکایی، از جمله مواضع چاک شومر، رهبر اقلیت دموکرات در سنا، نشان می‌دهد که چنین فشاری می‌تواند در ساختار تصمیم‌گیری داخلی آمریکا نیز اثرگذار باشد.

آنچه در نهایت باید مورد توجه قرار گیرد، این است که جنگ‌های آینه‌ای یا مقابله‌به‌مثل، نبردهایی که در آن، هر طرف تصویر دقیق کنش طرف مقابل را بازمی‌تابانند، هرگز داستان دو حریف برابر نیست، بلکه داستان دو اراده است که در بستری از عدم قطعیت مشترک، یکدیگر را می‌آزمایند تا دریابند کدام‌یک زودتر خسته می‌شود. تاریخ جنگ فرسایشی مصر و اسرائیل در امتداد کانال سوئز به ما آموخت که مقابله‌به‌مثل بدون افق پایانی، تنها فرسایش می‌آفریند، تجربه بالاکوت- پولوامای ۲۰۱۹ نشان داد وجود یک سقف بازدارنده مشترک می‌تواند حتی متخاصم‌ترین طرفین را به مسیر خویشتن‌داری بازگرداند و سلسله رویارویی‌های کره‌شمالی و کره‌جنوبی در دریای زرد ثابت کرد که برتری در مدیریت بحران، نه لزوماً از جنس سلاح، بلکه از جنس ائتلاف و ظرفیت مهار ساختاری است، مثل ظرفیتی که تنگه هرمز در این جنگ آینه‌ای برای ایران ایجاد کرده است. ایران امروز در نقطه‌ای ایستاده است که راهبرد پاسخ آینه‌ای، تنها نیمی از معادله بازدارندگی را تشکیل می‌دهد، نیمه دیگر در توان کشور برای تبدیل هر پاسخ میدانی به سرمایه حقوقی، ادراکی و رسانه‌ای و حتی اهرمی برای گرفتن امتیاز در میز مذاکره است. در هر مقاومت اقتصادی، فرصتی برای روایت ملی از پایداری و در هر دور از تنش، فرصتی برای بازتعریف قواعد بازی به نفع خود نهفته است. در واقع، پاسخ نظامی فقط نباید در زمین جنگ اثر بگذارد، بلکه باید در میز مذاکره هم نقد شود. کشوری که این کار را بلد باشد، هر شلیک را دو بار مصرف می‌کند، یک‌بار برای بازدارندگی نظامی و یک‌بار نیز برای امتیازگیری سیاسی.

نکته‌ای که در ادامه این تحلیل باید مورد توجه ویژه قرار گیرد، خطر تداوم شرایط کنونی و فرسایشی‌شدن هرچه بیشتر این تقابل است. تقریباً همه کارشناسان و مسئولان بر این واقعیت اذعان دارند ادامه وضعیت سینوسی جنگ و نوسان مداوم میان تشدید و فروکش، بدون رسیدن به نقطه پایان روشن، به‌هیچ‌عنوان به سود کشور نخواهد بود و بخش‌های گسترده‌ای از اقتصاد و جامعه را دچار فرسایش تدریجی خواهد کرد. مهم‌ترین این حوزه‌ها اقتصاد است که نیازمند فرماندهی واحد و ویژه‌ای با هدف تقویت تاب‌آوری اقتصادی است. در همین راستا، نظریه «اقتصاد تاب‌آور ترکیبی» که پس از جنگ دوازده‌روزه و چند ماه پژوهش میدانی توسط نگارنده و تیم پژوهشی همراه ارائه شد، می‌تواند مبنای برنامه‌ریزی و اجرای مسئولان مربوطه قرار گیرد. ازسوی‌دیگر، همان‌گونه که از تحلیل فوق برآمد، راهبرد مقابله‌به‌مثل، به‌تنهایی و بدون مکمل‌های راهبردی دیگر، نمی‌تواند تضمین‌کننده تبدیل این تقابل به برتری و سود پایدار برای ایران باشد.

در این میان، نکته‌ای که باید در کانون توجه قرار گیرد، آستانه تحمل دشمن آمریکایی است. نظریه هزینه‌های مخاطب که نخستین‌بار توسط جیمز فرون (James Fearon)، دانشمند علوم سیاسی آمریکایی، در سال ۱۹۹۴ صورت‌بندی شد، نشان می‌دهد رهبران سیاسی در نظام‌های دموکراتیک، برای هر تصمیم پرهزینه، از جمله تداوم جنگی پرتلفات، ناگزیر، هزینه‌ای در قبال افکار عمومی داخلی خود می‌پردازند، هزینه‌ای که میزانش مستقیماً به سطح رؤیت‌پذیری آن برای مخاطب داخلی بستگی دارد. تجربه هفته‌های اخیر نشان می‌دهد اگرچه نیروهای مسلح مقتدر ایران هزینه‌های قابل توجهی به رژیم آمریکا و سرمایه‌گذاری‌های ۷۰ ساله آن در منطقه تحمیل کرده‌اند، در سطحی که تاکنون هیچ کشور یا گروهی نتوانسته چنین ضرباتی به این دشمن وارد کند، اما این میزان فشار تاکنون برای دولت ترامپ قابل‌مدیریت بوده است. در میدان جنگ می‌توان میان دو نوع هزینه تمایز قائل شد، هزینه سنگین اما قابل‌سانسور که از دید افکار عمومی جهانی تا حد زیادی پنهان می‌ماند و هزینه سنگین غیرقابل‌سانسور که به دلیل رؤیت‌پذیری بالا، اثر بازدارنده واقعی بر تصمیم‌گیری سیاسی می‌گذارد، تمایزی که نویسنده، آن را بر پایه نظریه هزینه‌های مخاطب، صورت‌بندی و به‌عنوان چهارچوبی تکمیلی پیشنهاد می‌دهد. به سه دلیل می‌توان توضیح داد که چرا آمریکا توانسته تاکنون این هزینه‌ها را در دسته نخست نگه دارد؛ نخست، آمریکایی‌ها این جنگ را بیرون از مرزهای خود مدیریت می‌کنند و از این رهگذر، ظرفیت گسترده‌ای برای کنترل روایت تلفات و خسارات خود دارند. دوم، در جریان جنگ سوم تحمیلی، آمریکا به‌گونه‌ای وارد میدان شده که امنیت متحد اصلی خود یعنی رژیم اشغالگر قدس را تا حد زیادی تأمین و آن را در حاشیه امن نگه داشته است. سوم، دولت ترامپ بخش قابل توجهی از هزینه‌های جنگ و نگهداری پایگاه‌های خود در منطقه را از جیب متحدان عرب خود تأمین می‌کند؛ رویکردی که در کنار بی‌اعتنایی مکرر او به هویت و منافع امنیتی واقعی این کشورها، نگاهی عمدتاً ابزاری را نشان می‌دهد. ترامپ بارها این واقعیت را در کمال صراحت و بی‌احترامی، به سران این کشورها گوشزد کرده است. با این تشخیص، پرسش مهم‌تر آن است که چه باید کرد؟ مهم‌ترین راهکار وارد کردن ضربات و تلفات غیرقابل‌سانسور به دشمن آمریکایی است. همان‌گونه که هر اقدام مؤثر حقوقی یا حقیقی برای موفقیت نیازمند پیوست رسانه‌ای مناسب است، هر عملیات مقابله‌به‌مثل در میدان جنگ نیز باید با پیوست رسانه‌ای بایسته همراه شود، رویکردی که ضمن نمایش اقتدار ایران به جهان، شکست‌ها و خسارات وارده به دشمن را به افکار عمومی آمریکا، از مسئولان تا مردم عادی منتقل می‌کند.

در این مسیر ضرورت دارد سه اقدام تکمیلی، هماهنگ و عملیاتی شود. فعال‌سازی شبکه‌های همسو در مناطق هدف، برای ارائه اطلاعات مستند از خسارات دشمن، تولید محتوای متناسب با ادراک جامعه آمریکایی و ملت‌های منطقه و تقویت تعامل با رسانه‌های همسوی غیرایرانی برای تعمیق و تثبیت روایت ایرانی. افزون بر این نباید اجازه داد متحد اصلی و نیروی نیابتی آمریکا در منطقه یعنی رژیم اشغالگر قدس در حاشیه امن باقی بماند. تحمیل هزینه مستقیم و غیرمستقیم به این رژیم می‌تواند در فشار بر دشمن آمریکایی بسیار مؤثر باشد، چنان‌که تصاویر ازدحام در فرودگاه بن‌گوریون طی جنگ دوازده‌روزه، بارقمی بی‌سابقه از مهاجرت معکوس ساکنان سرزمین‌های اشغالی، نشانه‌ای گویا از سطح واقعی تاب‌آوری اجتماعی طرف مقابل است. همان‌گونه که مبانی نظری و تجارب تاریخی این یادداشت نشان داد، در جنگ‌های آینه‌ای این قاعده کلی صادق است که هر طرفی که از تاب‌آوری اجتماعی کمتری برخوردار باشد، یعنی همان بعد نامرئی نابرابری اراده که پیش‌تر بدان اشاره شد، زودتر دست‌های خود را بالا خواهد برد. در همین راستا، تقویت دیپلماسی منطقه‌ای، تبیین شرایط برای افکار عمومی همسایگان و طراحی اتحادهای منطقه‌ای برای امنیت جمعی، می‌تواند بستر واگرایی تدریجی برخی کشورهای عربی از ائتلافی را فراهم کند که آنان را به ورطه ناامنی و نابودی کشانده است. در کنار این اقدامات باید ارتباط مستقیم با مردم منطقه از طریق ابزارهای رسانه‌ای و بهره‌گیری از رسانه‌های همسوی غیرایرانی، به‌صورت جدی در دستور کار قرار گیرد. در پایان باید گفت تاریخ ثابت کرده که مقابله‌به‌مثل تنها زبان مشترک دو دشمن در نبود میز مذاکره است، اما زبان مادر یک ملت پیروز راهبرد نظم و صبر هوشمندانه است، انضباطی که در آن هر ضربه حساب‌شده جای صد ضربه بی‌هدف را می‌گیرد و هر خسارت وارده بر دشمن تا از دیده جهانیان پنهان نماند، رنگ بازدارندگی واقعی به خود نمی‌گیرد. آنچه ایران در این هفته‌ها به نمایش گذاشته غیبت خشم نیست، بلکه معماری دقیق یک خشم مهارشده است؛ خشمی که می‌داند کی بایستد، کی بکوبد، کی سکوت کند و مهم‌تر از همه، کی صدای ضربه‌اش را به گوش جهانیان برساند. درست در همین نقطه است که بازدارندگی از جنس اسلحه و نظامی خارج می‌شود و به جنس تدبیر، روایت و تاب‌آوری اجتماعی می‌پیوندد و در همین نقطه است که سرنوشت این جنگ آینه‌ای رقم می‌خورد؛ چراکه در نهایت نه شمار موشک‌های شلیک‌شده، بلکه میزان هزینه‌ای که هر طرف قادر است بر افکار عمومی و اراده ملی خود پنهان یا آشکار نگاه دارد، تعیین می‌کند دست چه کسی زودتر بالا خواهد رفت. با همه این محاسبات و اقدامات وقتی غبار این رویارویی فرونشیند، آن‌وقت مشخص خواهد شد که کدام طرف توانسته تصویر خود را نه به‌عنوان بازیگری واکنشی، بلکه به‌عنوان معمار نظم جدید منطقه‌ای بر جای بگذارد.

از شکست محاسبات آمریکا تا بازآفرینی قدرت راهبردی ایران

ادامه از صفحه یک

این نگاه بر هرگونه مذاکره احتمالی در آینده نیز اثر خواهد گذاشت. ایران دیگر توافق را صرفاً ابزاری برای رفع تحریم نمی‌بیند، بلکه می‌خواهد هر توافق احتمالی، جایگاه جدید، توان بازدارندگی و دستاوردهای جنگی آن را به رسمیت بشناسد. از نگاه تهران، آمریکا ممکن است بخواهد در مذاکره چیزی را بگیرد که در جنگ نتوانسته به دست آورد؛ بنابراین بازگشت ساده به الگوی پیشین مهار ایران برای تهران پذیرفتنی نخواهد بود.

این جنگ موجب شد ایران، چرخش به‌سوی نظم چندقطبی و تقویت روابط با قدرت‌های غیرغربی به‌ویژه چین را به‌طور جدی دنبال کند. ایران مسیر عادی‌سازی پایدار با آمریکا را بسیار محدود و پرریسک ارزیابی می‌کند و برای بازسازی اقتصادی، کاهش فشار تحریم و حضور مؤثر در نظم آینده می‌کوشد تا مناسبات خود را با قدرت‌های آسیایی و غیرغربی گسترش دهد. در سطح داخلی نیز بر اثر جنگ همدلی ملی گرایانه و انسجام درخوری شکل گرفته است. به‌طوری که هرچند برخی نارضایتی‌های اجتماعی و اقتصادی از بین نرفته، اما حمله خارجی موجب شد بخشی از چالش‌های اجتماعی که عمدتاً محصول عملیات روانی دشمن بود التیام یابد و دفاع از کشور در کانون توجه عمومی قرار گیرد. در این میان، جایگاه و اعتبار نیروهای مسلح در میان مردم بیش از پیش ارتقا یافت و نقش آنان نه‌فقط در قالب یک نهاد نظامی، بلکه به‌عنوان مدافع امنیت ملی و تمامیت سرزمینی کشور برجسته‌تر شد.

محور مقاومت نیز در این تحلیل، از سطح ایدئولوژیک به بخشی از دفاع راهبردی ایران به‌عنوان کانون اصلی مقاومت در برابر استکبار تبدیل شد. طبیعی است که ایران روابط منطقه‌ای خود را بیش از گذشته با منطق عمق امنیتی، بازدارندگی چندجبهه‌ای و جلوگیری از درگیرشدن جداگانه اجزای مقاومت مدیریت خواهد کرد. تجربه جنگ نشان داد که جداکردن حلقه‌های مقاومت و هدف قراردادن تدریجی آن‌ها، می‌تواند بخشی از راهبرد دشمن برای تضعیف بازدارندگی منطقه‌ای ایران باشد.

بااین حال، تهدید اصلی آینده ایران در میدان خارجی نیست. عدم برخورداری از برنامه‌های عملیاتی برای رفع نارضایتی‌های اقتصادی، ناکارآمدی اجرایی و ضعف در ارائه خدمات عمومی می‌تواند سرمایه اجتماعی کشور را فرسوده کند؛ بنابراین ضروری است تا در چهارچوب حفظ و تقویت پشتوانه اجتماعی تمرکز بیشتری بر توان اداره کشور، تسریع در بازسازی، بهبود معیشت، اصلاحات اقتصادی و افزایش کارآمدی ملموس صورت پذیرد.

به طور خلاصه باید گفت آمریکا و رژیم صهیونیستی در جنگ تحمیلی اخیر نتوانستند ایران را به تسلیم یا فروپاشی نزدیک کنند. برعکس، این جنگ به بازتعریف راهبردی ایران، تقویت منطق بازدارندگی، برجسته‌تر شدن نقش هرمز، تعمیق نگاه به شرق و بازسازی بخشی از انسجام ملی انجامید. اما در آستانه احتمال شکل‌گیری جنگی جدید، این دستاوردها تنها زمانی پایدار می‌ماند که با کارآمدی داخلی، اصلاح اقتصادی، حفظ سرمایه اجتماعی و دیپلماسی هوشمندانه همراه باشد.

نوبت دوم

آگهی مزایده عمومی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج در نظر دارد سه دستگاه از خودروهای خود را (یک دستگاه وانت نیسان سایپا و یک دستگاه وانت مزدا دوکابین و یک دستگاه سمند) از طریق مزایده عمومی و برابر مقررات به فروش رساند؛ لذا کلیه علاقه‌مندان جهت شرکت در مزایده از تاریخ انتشار آگهی ظرف مدت ۷ روز می‌توانند جهت اطلاع از شرایط مزایده و دریافت اسناد مزایده و رؤیت موضوع مزایده به مدیر اداری دانشگاه واقع در بلهزار - کیلومتر ۵ جاده سی‌سخت - ساختمان مدیریت دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج مراجعه کنند و بازدید به عمل آورند و در مهلت فوق‌الذکر فرم و اسناد مزایده را تکمیل و نسبت به ارائه پیشنهاد قیمت خود اقدام و کلیه مدارک را تحویل حراست دانشگاه نمایند و رسید دریافت دارند.
شماره تلفن جهت کسب اطلاعات بیشتر:
آقای مهندس ابولپور- مدیر اداری ۰۹۱۷۷۴۳۰۴۸۳

آگهی مزایده عمومی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد خاش در نظر دارد یک دستگاه پژو ۴۰۵ GLX مدل ۱۳۸۷ را از طریق فراخوان به مزایده عمومی بگذارد؛ لذا از کلیه متقاضیان تقاضا دارد به منظور خرید اسناد مزایده تا ۱۰ روز پس از تاریخ انتشار به آدرس: خاش، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خاش، دفتر امور اداری مراجعه نمایند.
قیمت اسناد و نحوه واریز وجه: شرکت‌کنندگان در مزایده بایستی مبلغ ۷۰۰/۰۰۰/۰۰۰ (هفتصد میلیون) ریال به عنوان سپرده شرکت در مزایده به حساب جاری سیبا ۰۱۰۵۷۶۴۴۵۷۰۰۵ نزد بانک ملی شعبه مرکزی خاش به نام دانشگاه آزاد اسلامی واحد خاش واریز و به همراه پیشنهاد قیمت به دانشگاه ارائه نمایند.
مهلت و تحویل اسناد: در محل دانشگاه آزاد اسلامی واحد خاش، دفتر حراست دانشگاه و تا ۱۰ روز پس از انتشار آگهی
هزینه درج آگهی به عهده برنده مزایده خواهد بود.
هزینه کارشناسی برآورد قیمت بر عهده برنده مزایده است.

نوبت دوم

آگهی مناقصه عمومی

دستگاه مناقصه‌گذار: بیمارستان حضرت امیرالمؤمنین (ع)
موضوع مناقصه: تهیه، طبخ و توزیع غذای بیمارستان حضرت امیرالمؤمنین (ع)
مبلغ سپرده: مبلغ ۱۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال به صورت واریز فیش نقدی یا ضمانت‌نامه معتبر بانکی
مهلت مراجعه برای اطلاع از شرایط مناقصه و بازدید محل: از تاریخ انتشار آگهی لغایت ۱۴۰۵/۰۵/۱۰ (در روزهای اداری به مدت ده روز کاری) از ساعت ۸ الی ۱۵
محل دریافت اسناد مناقصه: تهران، نازی‌آباد، انتهای خیابان شهید شیر محمدی، روبه‌روی پارک سردار جنگل، بیمارستان امیرالمؤمنین (ع)، ساختمان شماره یک، طبقه دوم، واحد امور قراردادها
مدارک لازم جهت دریافت اسناد مناقصه: ارائه مدارک شناسایی متقاضی، ارائه فیش واریزی به مبلغ ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال به حساب ۰۱۱۷۹۹۲۱۲۱۰۰۶ نزد بانک ملی کد ۶۶۳ به نام بیمارستان امیرالمومنین (ع) (غیرقابل استرداد)
مهلت ارائه پاکات: تا پایان وقت اداری روز ۱۴۰۵/۰۵/۱۰
بیمارستان در رد یا قبول همه پیشنهادات مختار بوده و هزینه آگهی به عهده برنده مناقصه می‌باشد.

فرهیختگان
صدای نخبگان
نگاه جوانان
WWW.FDN.IR
روزنامه فرهیختگان
FARHIKHTEGANDAILY
WWW.FDN.IR